

www.ketab.ir

کوه پنجم

نویسنده: پائولو کوئیلو
مترجم: معصومه بیات خیرآبادی

the fifth mountain
By Paulo Coelho

سرشناسه: کوئیلو، پائولو، ۱۹۴۷ - م. Coelho, Paulo
عنوان و نام پدیدآور: کوه پنجم / نویسنده پائولو کوئیلو؛ مترجم معصومه بیات خیرآبادی؛ ویراستار
ریحانه زنجانی.
مشخصات نشر: قزوین: آزمونیدخت، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص. ۱۴/۵×۲۱/۵ س. م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۴۲-۸۷-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Quinta montanha, c1998.
یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان "The fifth mountain." به فارسی ترجمه شده است.
یادداشت: کتاب حاضر توسط مترجمان و ناشران مختلف در سال‌های متفاوت منتشر شده است.
موضوع: داستان‌های برزیلی -- قرن ۲۰ م.
Brazilian fiction -- 20th century: موضوع
شناسه افزوده: بیات خیرآبادی، معصومه، ۱۳۷۲-، مترجم
رده بندی کنگره: PQ ۹۶۹۸/۲۷
رده بندی دیویی: ۸۶۹/۳۴۲
شماره کتابشناسی ملی: ۸۴۷۷۳۲۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا



انتشارات آذر میدخت

کوه پنجم

نویسنده: پائولو کوئیلو

مترجم: معصومه بیات خیرآبادی

ویراستار: ریحانه زنجانی

نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۴۰۰

چاپ: آریا

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۸۰۰۰ تومان

www.ketab.ir



مرکز پخش

تهران، خیابان انقلاب،

خیابان دوازده فروردین،

کوچه نوروز، پلاک ۱۰

۰۲۱ ۶۶۹۸ ۱۸۴۵

۰۲۱ ۶۶۹۸ ۱۸۲۳

۰۹۱۲ ۱۵۳ ۹۱۱۲

Azarmidokhtpub.ir

Book.pars@yahoo.com

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.
شابک: ۹۷۸ ۶۲۲- ۶۲۴۲- ۸۷- ۵

سخن نویسندہ

«زمانی کہ چیزی را بخواهی، تمام کائنات دست به دست هم می دهند تا آن را به دست بیاوری.» این جمله از ملکی صدق^۱ خطاب به سانتیاگو، پسرک چوپان، پیام اصلی کتاب کیمیاگراست.

من با تمام وجود این جمله را باور دارم. اما باید در نظر داشت که اگر انسان بخواهد سرنوشتش را به دست خودش رقم بزند، باید مراحل را طی کند که قادر به درک آن نیست، اما همواره هدفش این است که او را در مسیر افسانه‌ی شخصی^۲ قرار دهد و درس‌هایی بیاموزد که برای ساختن سرنوشتش به آن نیاز دارد. فکر می‌کنم با روایت کردن داستانی از زندگی خودم منظورم را بهتر برسانم.

دوازدهم آگوست ۱۹۷۲ بود. شب که می‌خواستم بخوابم به این فکر می‌کردم که با سی سال سن، دارم به بالاترین جابگاه شغلی می‌رسم. مدیر شبکه‌ی سی بی اس برزیل بودم. به تازگی از من دعوت کرده بودند تا برای گفتگو با صاحبان یک شرکت به ایالات متحده بروم. مطمئناً آن‌ها قادر بودند فرصتی را فراهم کنند تا به تمام خواسته‌هایم برسم. درست است که رؤیای بزرگ نویسندگی را کنار گذاشته بودم. اما چه اهمیتی داشت؟ زندگی در دنیای واقعی با تخیلات من بسیار متفاوت بود. در برزیل نمی‌شد با ادبیات و نویسندگی زندگی را گذرانند.

آن شب تصمیم گرفتم که رؤیایم را رها کنم. بالاخره باید خودم را با شرایط وفق می‌دادم و از فرصت‌ها نهایت استفاده را می‌کردم. اگر دلم بهانه‌ی نویسندگی را می‌گرفت، با ترانه‌سرایی فریبش می‌دادم یا هرازچندگاهی برای نشریه‌ی مطلبی می‌نوشتم. مطمئن شده بودم مسیر زندگی‌ام در جهتی پیش خواهد رفت که به اندازه کافی هیجان‌انگیز است. آینده‌ای روشن در عرصه‌ی موسیقی بین‌المللی انتظارم را می‌کشید!

وقتی از خواب پا شدم، تماسی از جانب رئیس جمهور دریافت کردم. اخراجم کرده بودند؛ بدون هیچ توضیحی! اگرچه طی سال‌های بعد خیلی جاها سرزدم، اما دیگر شغلی پیدا نکردم که به اندازه‌ی شغل قبلی‌ام باب میل باشد.

هنگامی که نوشتن کوه پنجم را به پایان رساندم، دوباره آن داستان و تمام

۱. Melchizedek: واژه‌ای عبری به معنای پادشاه عدالت، نام پادشاه اورشلیم که ابراهیم را برکت داد. -

نشانه‌های گریزناپذیر زندگی‌ام را به خاطر آوردم. درست زمانی که فکر می‌کردم خودم همه کاره‌ی زندگی‌ام هستم، اتفاقی رخ می‌داد و من را زمین می‌زد. دلیلش را از خودم می‌پرسیدم؛ آیا محکوم بودم همیشه به خط پایان نزدیک شوم ولی هیچ وقت به آن نرسم؟ آیا خدا آن قدری بی‌رحم بود که اجازه بدهد درخت خرما را ببینم اما از گرسنگی در بیابان بمیرم؟

خیلی طول کشید تا بفهمم اصلاً این طور نبوده است. اتفاق‌هایی در زندگی‌مان می‌افتد که ما را به سمت / افسانه‌ی شخصی هدایت می‌کند. موقعیت‌هایی پیش می‌آید تا بتوانیم هر آنچه را که آموخته‌ایم، به کار ببندیم یا از آن‌ها درس بگیریم. در کتاب زیارت سعی کردم نشان بدهم این آموزه‌ها لزوماً با درد و رنج همراه نخواهد بود؛ نظم و دقت به خودی خود کافی است. اگرچه درک این مسئله برایم نعمت بزرگی بود، اما حتی داشتن نظم و دقت هم در سپری کردن لحظات دشوار زندگی یاری‌ام نکرد.

به یک نمونه اشاره کردم. من فردی حرفه‌ای بودم و تمام تلاشم را کردم که بهترین باشم. ایده‌هایی داشتم که هنوز هم ارزشمند است. اما درست زمانی که از آینده‌ی خودم خاطر جمع بودم، حوادث گریزناپذیری رخ داد. گمان می‌کنم که در این تجربه تنها نیستم. پیشامدهای گریزناپذیر در زندگی همه‌ی انسان‌ها رخ داده است. بعضی‌ها دوباره بلند شدند و عده‌ای دیگرها کرده‌اند، اما همه‌ی ما این لحظه‌های غم‌انگیز را حس کرده‌ایم.

چرا؟ در ادامه، ایلیا پاسخ این پرسش را از لابه‌لای روز و شب‌های شهر اکبر خواهد داد.

پیشگفتار

در آغاز سال ۸۷۰ ق م سرزمینی به نام فنیقیه وجود داشت که اسرائیلی‌ها آن را لبنان نامیده بودند. مردم این سرزمین بیش از سه قرن در صلح زندگی کرده بودند. ساکنانش به دستاوردهای خود می‌بالیدند؛ چراکه علی‌رغم نداشتن قدرت سیاسی، در مذاکرات و معاملات مهارت بسیاری داشتند. مذاکره تنها راه بقای حکومت در دنیایی بود که دائماً درگیر جنگ بود. فنیقی‌ها به واسطه‌ی قراردادی که سال ۱۰۰۰ ق م با سلیمان، پادشاه اسرائیل، بسته بودند، ناوگان تجاری‌شان را نوسازی کردند و دادوستد را گسترش دادند. از آن به بعد، فنیقیه همواره در مسیر پیشرفت قرار گرفت.

ملوان‌های فنیقی به سرزمین‌های دوردست همچون اسپانیا و اقیانوس اطلس سفر می‌کردند. فرضیه‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه آن‌ها کتیبه‌هایی در شمال شرقی و جنوب برزیل به جا گذاشته‌اند، ناگفته نماند که تا به این لحظه کسی این فرضیه را تأیید نکرده است. آن‌ها کالاهایی چون بلور، چوب درخت سدر، آهن و عاج خرید و فروش می‌کردند. ساکنان شهرهای بزرگی مانند صور، صیدون و بابل، در زمینه‌ی ریاضیات، ستاره‌شناسی و شراب‌سازی سرشته داشتند. حدود دویست سال بود از رسم الخطی استفاده می‌کردند که یونانی‌ها آن را الفبا نامیده بودند.

اوایل سال ۸۷۰ ق م، آن دورترها، آشوریان در سرزمینی به نام نینوا، شورای جنگ تشکیل داده بودند. چند تن از سرداران آشوری تصمیم گرفته بودند برای فتح سرزمین‌های اطراف دریای مدیترانه، سربازانی بفرستند. فنیقیه اولین کشوری بود که قصد داشتند به آن حمله کنند.

اوایل سال ۸۷۰ ق م دو مرد از ساکنان جلعاد^۱، شهری در اسرائیل، در اسطبل‌ی پنهان شده بودند و به نظر می‌رسید طی چند ساعت آینده کشته شوند.